

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۴۱) لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا وَسَفَرًا قَاصِدًا لَاتَّبَعُوكَ وَلَكِنْ بَعَدَتْ عَلَيْهِمُ الشَّقَّةُ وَسَيَّخِلُفُونَ بِاللَّهِ لَوْ اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (۴۲) عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ (۴۳) لَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ (۴۴) إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ (۴۵) وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَلَكِنَّ اللَّهَ انبَعَثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَقِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ (۴۶) لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَأَوْضَعُوا خِلَالَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ وَفِيكُمْ سَمَّاعُونَ لَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ (۴۷)

سؤال شده که آیا بحث نحوست ایام را ما در دین داریم و استناد شده به مثلاً سوره فصلت آیه ۱۶: و ارارسلنا علیهم ريحا صرصرا فی ایام نحسات و هم لا ینصرون؛ ما آن تندباد را در روزهای شوم فرستادیم برای این که عذاب رسوایی و خواری را در دنیا به آن‌ها بچشانیم و رسوایی عذاب آخرت از رسوایی عذاب دنیا بدتر است، یا در دارد فی يوم نحس مستمر

جواب: این در صورتی است که منظور از نحس همان شومی باشد اما در اصل نحس به معنی سرخی است و کلمه نحاس به معنی مس گداخته از همین ریشه است. يرسل عليهم شواظ من نار من نحاس فلاتنتصران. اگر به معنی سرخی باشد؛ یعنی روزی که روز گداخته‌ای است و روز سرخ کردن ملت است. این قابل قبول است اما اگر روزی نحس در برابر روز سعد باشد و مستقل از حادثه‌هایی که در آن افتاده است، این قابل پذیرش نیست؛ یعنی ما موجودی از موجودات الهی نداریم که در احسن وجه خودش خلق نشده باشد؛ چون ۱- الله خالق کل شیء؛ خدا خالق هر چیزی است ۲- الذی احسن کل شی خلقه؛ هر چیزی در بهترین وضعیت خودش خلق شده. نتیجه: همه چیز در بهترین وضعیتش خلق شده.

اما یک شومی به واسطه حوادث مطلب دیگری است که این نحوست به خاطر نافرمانی از دستورات الهی ایجاد شده باشد اشکالی ندارد ولی نحوست تکوینی و این که خلقی از خدا نحس باشد غلط است. برای همین داریم که هیچ موجودی از موجودات الهی را لعنت نکنید! اگر در برابر ائمه عده‌ای موجودات تکوینی را لعنت می‌کردند و مثلاً می‌گفتند: لعنت بر این بادی که آمد و لباس‌ها را برد و ائمه برخورد می‌کردند که این خلق خداست و تو برو معادلات را با آن درست کن. از این جهت است که به هیچ موجودی من باب تکوین او نمی‌توان لعنت فرستاد اما من باب امور تشریحی و عارضی آن می‌توان. شومی تکویناً دامنگیر چیز و کسی نیست، البته برای ماه‌ها و روزها خاصیت‌های متفاوت داریم که این که جمعه با روزهای دیگر متفاوت است. شب جمعه با روز جمعه متفاوت است. ماه رمضان با غیر ماه رمضان متفاوت است. از صفر به عنوان ماه سنگین یاد شده که خاصیت‌های متفاوتی دارد ولی به معنای شومی و زشتی نیست که مثلاً خدا یک ماه زشت آفریده! حوادث و پدیده‌ها در ایام همین گونه است مثلاً هوا در اردیبهشت واقعاً انگار بهشت است و هوا همان است که شما می‌خواهید و یک موقع هم هوا طوفانی است. خلاصه ماه صفر هم ماه طوفانی است و با صدقات کلاحت را سفت بچسب که باد نبرد. مثل رانندگی در بارندگی است که شیشه بخار می‌کند، قطرات نور را پخش می‌کند، آدم درست نمی‌بیند، پس در رانندگی مواظب باش!

بنابراین این ادبیات را به کار نبرید که ماه شوم است!

(سؤال) شومی در کار خدا معنا ندارد. لذا در روایات داریم که تطیر نکنید! فال بد نزنید. حتی شیطان هم شوم نیست! شیطان پیک خداست. و الا با درگیری با چه کسی اولیای خدا به مقامات می‌رسیدند. این که می‌فرماید: انا ارسلنا الشیاطین تؤزهم از! یعنی شیطان رسول الله است برای این که یکسری کفار را اذیت کند و این نظام دو قطبی عالم (شیطان - ملائکه) را کامل بکند. این سناریوری طراحی شده برای عالم است. این چیزی است که باید هم گذاشته می‌شده. در روایات مشیت در اصول کافی وقتی اراده تکوینی و تشریحی را جدا می‌کند می‌گوید: بعضی چیزها هست که خدا می‌گوید ولی نمی‌خواهد و بعضی وقت‌ها چیزهایی را می‌خواهد ولی نمی‌گوید. بعد مثال می‌زند که خدا نهی کرد آدم را از شجره، ولی می‌خواست؛ تکویناً می‌خواست این اتفاق بیفتد!

قرار بود آدم روی زمین بیاید یا نیاید؟ از اول گفته بود: انی جاعل فی الارض خلیفه، لذا سناریو از پیش چیده شده بود که آدم روی زمین بیاید. لذا به دلیل کارهای بد است که چیزی موسوم به بد می شود.

منافقین تنها در جنگ کوتاه و پرمنفعت شرکت می کنند

در سوره توبه آیه ۴۱ عرض شد در جریان تبوک که جنگ خیلی خاصی است، جنگ با **امپراطوری روم** است که فاصله‌ی زیادی با مدینه دارد و بعد از تمام فتح مکه و دنیاگرایی‌های ملت شهیدپرور مدینه است! حالا یک جنگی درست شده است با یک قدرت بزرگ با فاصله‌ی بسیار زیاد. این‌جا گزارش کسانی است که منافقین از تبوک هستند. با یک حرکت‌های مکمل پیغمبر و قرآن، یک نقش مکمل و یک برخورد مکمل، نه متفاوت و متناقض که قرآن و پیغمبر با هم بازی می کنند و جامعه را کاملاً از وضعیت موجود آگاه می کنند. عده‌ای از منافقین که **امضای رهبری** را هم زیر کارهاشان می خواهند؛ یعنی نمی خواهند همین طوری جنگ نیابند، بلکه می خواهند که با امضای رهبری جنگ نیابند.

این جنگ در نقطه‌ای از نظر زمانی واقع شده است که محصول سال‌های قبل تمام شده و محصول جدید هم در نیامده است و قضیه به هر حال کمی پیچیده شده است. از طرفی دستور قرآن این است که **أَنْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا** (۴۱)؛ با اموال و انفستان بجنگید. با هر وضعیت سبک و سنگینی که دارید وارد فضای جنگ بشوید. قرآن راجع به این‌ها می گوید که می آیند که از پیغمبر اجازه بگیرند. **لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا وَسَفَرًا قَاصِدًا لَاتَّبَعُوكَ** (۴۲)؛ اگر یک عرض قریبی بود و یک چیزی بهشان می ماسید و از این مطمئن بودند و سفر هم قاصد بود، یعنی یک **کالای نقد** بود و سفر هم کوتاه بود. گاهی اوقات حرکت‌های معنوی، حتی **حرکت‌های دنیاگرایانه** هم دارد با یک حساب و کتابی انجام می شود؛ یعنی اگر دستاورد نقد داشت و فاصله هم کوتاه بود و اینجوری می شد به یک غنیمتی رسید، دیگر گام‌های کوتاه بر می دارد. می بینید که دیگر مملکتی است که گام‌های بلند نمی خواهد، همین بغل اگر چیزی هست ما انجام دهیم، وظایف دور و برمان را انجام می دهیم. این‌ها می شود سفرها و گام‌های کوتاه برداشتن. اگر اینجوری بود که می خواستند **گام‌های کوتاه** بردارند، **لَاتَّبَعُوكَ**؛ تبعیت می کردند و می آمدند. **وَلَكِنْ**

بَعْدَتْ عَلَيْهِمُ الشَّقَّةُ؛ بر آن‌ها دور آمد این مشقت؛ یعنی دیدن مشقت خود سفر، راه را دور کرد به این‌ها. این شقه و سختی که در راه دیدند، آن‌ها را دور کرد. انگار خودشان را در فاصله‌ی دوری از مقصد دیدند.

سوگند خوردن؛ حربه منافقین

وَسَيَخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَوْ اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ (۴۲) این را بعداً می‌بینید که این نقش مکمل‌ها مربوط به همین است که قرآن می‌آید پیشاپیش جامعه را آشنا می‌کند - چون پیغمبر وحی‌ها را می‌خوانده است - که یک عده هستند که بدون عذر نمی‌آیند، می‌آیند اجازه بگیرند ولی بدون عذر نمی‌آیند. پیغمبر هم به آن‌ها اجازه می‌دهد که در آیات بعد خواهیم دید ولی جامعه آگاه باشد که یک عده خواهند آمد به زودی و قسم خواهند خورد - که سرمایه‌ی منافقین است شما اگر همین آیات توبه را نگاه کنید می‌بینید که در آن مرتب هست که قسم می‌خورند که اینجور و قسم می‌خورند که آنجور. آن کار را نمی‌کنند اما قسم می‌خورند که اگر اینجوری نبود ما اینجوری می‌کردیم. برای همین قرآن می‌گوید که **وَلَا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ** (قلم: ۱۰)؛ از کسی که زیاد قسم می‌خورد تبعیت مکن. اصلاً ماجرای سوگند به خدا به قدری ماجرای مهمی است که به همین راحتی کسی نباید بیاید قسم بخورد. در همین داستان حنث قسم حضرت ایوب، سوره ص آیه ۴۴: ص ۴۵۵: **وَوَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُم مَّعَهُمْ رَحْمَةً مِّنَّا وَذِكْرَى لِبِأُولِي الْأَلْبَابِ**. بعدش دارد: **وَخَذُ بِيَدِكَ ضِغْتًا فَاضْرِبْ بِهِ وَلَا تَحْنُتْ إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ**؛ تو که قسم خوردی من زخم را می‌زنم؛ چون قسم خوردی بزنی ولی قسمت را نشکن.

سؤال: گفته که اگر اینجور بشود می‌زنم ولی آن طور که نشده؟ حنث قسم نیست!

جواب: نه این گفته می‌زنم. گفته یک دسته گندمی بگیر و بزنی که زده باشی و این حنث قسم نشده باشد. ظاهراً حنث قسم بوده زیرا قرآن که گزارشی نداده است. همین که گفته **وَلَا تَحْنُتْ**؛ یعنی که اگر نمی‌زده حنث قسم می‌شده است. بزنی ولی قسم را نشکن. این اهمیت ماجرای قسم و قسم خوردن و این که یک عده به اسم منافقین به طور رسمی در کار این‌ها موضوع قسم خوردن - از این به بعد هم مفصل می‌بینید - می‌شود

سرمایه‌ی این‌ها. قرآن هم پیشاپیش جامعه را متذکر می‌شود که این‌ها به زودی خواهند گفت و قسم می‌خورند که **لَوْ اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ**؛ اگر ما استطاعت داشتیم ما هم با شما خارج می‌شدیم.

چه کسی باید پیامبر را معرفی کند؟

ماجرای این است که این‌ها می‌آیند پیش پیغمبر اجازه بگیرند که نیایند، این‌ها هم اسمشان منافقین است. می‌شود جنگ نیاییم؟ پیغمبر هم می‌گوید جنگ نیایید. به‌ظاهر به نظر می‌آید که خدا این را نمی‌پسندد. می‌گوید: چرا به این‌ها اجازه دادی جنگ نیایند، می‌گذاشتی دستشان رو می‌شد! آدم همین‌جوری که نگاه می‌کند احساس می‌کند که پیغمبر این‌جا توبیخ شده است که چرا نگذاشتی دستشان رو بشود و به آن‌ها اجازه می‌دهی؟ این‌ها آمدند اجازه گرفتند، از اجازه‌ی خودت استفاده می‌کردی و می‌گفتی نه. وقتی نمی‌آمدند، دستشان رو می‌شد. چرا دست این‌ها را رو نکردی؟ این ظاهری است که به هر جهت دیده می‌شود در آیه.

این‌جاست که تفاوت اهل تسنن با شیعه مشخص می‌شود. کشف زمخشری را ذیل این آیه **عَفَا اللَّهُ عَنْكَ (۴۳)** می‌دیدم که دیگر خودشان هم به پیامبر اعتراض کردند که به این می‌گویند کنایه از تجاوز؛ یعنی گناه بسیار سنگینی پیغمبر کرده که خدا می‌گوید **عَفَا اللَّهُ عَنْكَ**. وقتی که اهل تسنن همه‌ی بلندگوهای معرفی پیغمبر را می‌بندند و عایشه می‌شود **بلندگوی رسمی نشر فکر پیغمبر**. که الان چیزهایی که درباره پیغمبر ما در منابع اهل سنت داریم که حالا پیغمبر گناه هم بکند چیزی نیست! وقتی که عایشه را می‌گذارد روی دوش خودش و با هم می‌روند تماشای رقص! خوب حالا این هم باشد و گناه هم بکند! وقتی این‌ها را هم داشته باشیم این چیزی نیست!

وقتی حادثه‌ها می‌آید، آدم می‌فهمد.^۲ بلندگوها باز باشد، همه بگویند. همه خاطرات خودشان را از پیغمبر بگویند. همه پیغمبر را معرفی کنند، نه این‌که **بلندگوی علی** و اولاد علی را در منع تدوین حدیث ببندید و یک بلندگو باز بماند و آن‌هم کسی که درست است توی خانه بوده ولی خیلی‌ها توی خانه پیغمبر هستند و هیچ چیز حالی‌شان نیست. بیتی که اصلاً داخل **معارف پیغمبر** نیستند! این کجا و امیرالمؤمنین کجا؟! که از بچگی در

دامان پیغمبر بزرگ شده بود. تا این پیغمبری که به فرمایش امیرالمؤمنین در خطبه قاصعه: **وَلَقَدْ قَرَنَ اللَّهُ بِهِ؛** خدا مقرون کرده بود به او **مِنْ لَدُنْ أَنْ كَانَ فَطِيماً أَكْبَرًا مَلَكٌ مِنْ مَلَائِكَتِهِ؛** از زمانی که بچه بود پیغمبر تحت تربیت بزرگترین ملائکه‌ی الهی بوده است. این پیغمبر کجا و این که وسط جنگ سپاه را رها می‌کند و با عایشه می‌رود مسابقه سوارکاری؟! حالا کی؟ ملت دارند می‌جنگند و حضرت تفریحش گرفته آن وسط!!! این می‌شود جزء منابع رسمی اهل سنت. وقتی پیغمبرش این است و اینقدر در بلندگوهای رسمی دمیدند که پیغمبر این است، پس **عَفَا اللَّهُ عَنْكَ؛** یعنی که گناه کردی، خطا کردی، جنایت کردی و خدا ببخشد تو را - به تعبیر زمخشری - زمخشری آدم کوچکی نیست!

علم غیب تکلیف آور نیست

یک نکته‌ای ابتدا گفته شود که آیا علم انسان تکلیف‌آور است یا نه؟ یک سری علم‌ها هست که تکلیف‌آور است و یک سری علمی هست که - رزقنا الله و ایاکم - **فوق تکلیف** است، نه تکلیف دارد برای خود شخص و نه برای دیگران. این یک زاویه‌ی ورود را اولاً داشته باشید. یک شبهه‌ای هست که خیلی‌ها وارد می‌کنند در این که حضرت امیرالمؤمنین چرا ابن ملجم را بلند کرد از خواب توی کوفه؟ امام حسن که می‌دانست این کاسه، کاسه‌ی زهر است چرا آن را خورد؟ امام حسین با توجه به این که به علم غیب مطلع بود که آن جا محل فرود و کشته شدن ایشان است و همه هم خبر داده بودند، چرا؟ شبهاتی از این مدل که خیلی‌ها می‌خواهند وارد شوند که اگر نمی‌خورد این جور و آن جور می‌شد که البته هزاران تئوری وجود دارد که جواب هم ندارد.

یک سری علمی هست که چون **بالبینات و الایمان** نیست فوق مطلب تکلیف است. آن کسی که می‌داند نه مکلف برای خودش است و نه مکلف برای دیگران است. اگر فرض بفرمایید من به علم غیب بدانم که شما اگر بروید بیرون الان، تصادف می‌کنید. من هیچ تکلیفی ندارم این را به شما بگویم. بگویم نیم ساعت بعد برو الان بروی تصادف می‌کنی. این علوم فوق تکلیف است و گرنه امام زمانی که هر صبح و شام اعمال بر او عرضه می‌شود و علم دارد، اگر این علم عادی بود مکلف بود که بگوید این غذا را نخور مسموم است و ... این علوم نه برای

خودش تکلیف می‌آورد و نه برای دیگران تکلیف می‌آورد که نسبت به کار دیگران تکلیف داشته باشد؛ که چون من الان می‌دانم باید بیایم نهی کنم. آن علمی که علم تکلیف‌آور است همین بالبینات و الایمان است؛ الا مَا خَرَجَ بِالذَّلِيلِ و خودشان هم همین گونه عمل می‌کردند. این که امام زمان بر باطن حکم می‌کنند، همان الا مَا خَرَجَ است. خضر همان مَا خَرَجَ است و گرنه همه خضرگونه کار نمی‌کنند که بیایند آدم بکشند و بگویند این بچه‌ی بدی می‌شد و باباش قرار بود یک بچه‌ی بهتری بیاورد. این که قاعده نیست! قاعده خضروار حرکت کردن که نیست الا مَا خَرَجَ که خودشان می‌دانند کی مَا خَرَجَ است وگرنه بالبینات و الایمان عمل می‌کنند مانند همین محاکم قضایی و بیته و شهود و قسم و همان چیزهای جاری در محاکم قضایی.

آن‌ها که از جهاد معذورند

این‌جا شما اگر دقت بکنید یک عده هستند که کلاً معذورند و واقعاً عذر دارند، این افراد اشکال ندارد چون جنگ از آن‌ها برداشته شده است. این‌جور هم نیست که در دلشان بشکن بزنند که الان دیگر تکلیف از ما برداشته شده است. این‌ها این‌گونه نیستند؛ ببینید که قرآن در همین سوره مبارکه توبه چه حالتی را از این‌ها گزارش می‌کند. آیه ۹۱ و ۹۲ توبه را ببینید:

لَيْسَ عَلَى الضَّعْفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يَنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۹۱) وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا اتَّوَكَّاتُوا لِيَتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا أُجِدُّ مَا أُحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضٌ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يَنْفِقُونَ (۹۲)

لَيْسَ عَلَى الضَّعْفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يَنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ؛ ضعفا و مریض‌ها حرج ندارند، کسانی که نفقه و خرجی راه ندارند حرجی بر آن‌ها نیست؛ این‌ها می‌توانند جنگ نیابند إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ؛ اگر ناصح باشند و اگر **خیرخواه** نظام اسلامی باشند. اگر این‌ها خیرخواه باشند، می‌توانند از آبرویشان خرج کنند و یک پولی جمع بکنند و خرج نظام اسلامی

بکنند. مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ؛ خلاصه این سبیل و راه گیر انداختن و گوشمالی اینها نیست و وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ خدا هم می بخشد. مطلب فوت شده‌ای وجود دارد که خدا باید ببخشد.

وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ؛ سبیل به این‌هایی هم نیست که وقتی می‌آیند پیش تو لِتَحْمِلَهُمْ؛ که آنها را اعزام کنی قُلْتَ لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ؛ پیغمبر می‌گفت دیگر چیزی نداریم که اعزامتان کنیم تَوَلَّوْا؛ اینها بر می‌گردند وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ؛ در حالی که چشم می‌ریزند، نه این که اشک می‌ریزند وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ؛ یعنی از اشک چشم می‌ریزند، این‌گونه گریه می‌کنند که ما نتوانستیم اعزام شویم^۳. وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ؛ کسانی که وقتی آن تکلیف را نمی‌توانند انجام دهند، چشم می‌افشانند از اشک حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ؛ از این که چیزی ندارند که هزینه کنند و خودشان را به جبهه‌ها برسانند، اینها وضعشان این‌گونه است، نه این که اگر نشد، نشد و اگر شد، شد! اتفاقاً این‌گونه پای کار هستند.

آن‌ها که عذرشان پذیرفته نیست

(۹۳): إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ وَهُمْ أَغْنِيَاءُ؛ راه ایراد به کسانی باز است که می‌آیند اجازه می‌گیرند در حالی که دارد خرج بکند رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ؛ اما این راضی است که با خانه‌نشینان و جاماندگان بماند وَطَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ؛ خدا طبع کرد بر قلب‌هایشان و آن‌ها نمی‌فهمند. علم پیغمبر که می‌داند این‌ها منافقین هستند، برای پیغمبر تکلیفی نمی‌آورد که پیغمبر چه کار بکند.

به چند نکته باید دقت کرد: یکی نقش مکملی است که قرآن و پیغمبر دارند با هم بازی می‌کنند. شما آیه ۹۴ سوره مبارکه توبه را بیاورید: يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُلْ لَا تَعْتَذِرُونَ لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَأْنَا اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ وَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ.

ببینید جامعه‌ای که با نقش‌های مکمل آماده شده است، این‌ها آخرش جریان منافقین را شناختند. همه چیز را که پیغمبر نمی‌گوید، همه‌ی برخوردها را که پیغمبر نمی‌کند که يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ؛ وقتی شما به سمتشان از جنگ بازگردید، این‌ها می‌آیند اعتذار می‌کنند؛ ببخشید نمی‌گویند، عذر می‌آورند. بعداً که توطئه

مشخص می‌شود می‌خواهند از آن‌ها بگذرید و آیه می‌گوید که نگذرید از این‌ها **قُلْ لَا تَعْتَذِرُوا**. اولش اعتذار است، نه اعراض؛ عذر می‌چینند و می‌گویند که ما نمی‌توانستیم بیاییم **لَا تَعْتَذِرُوا**؛ اعتذار این‌ها را قبول نکن. **لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَّأَنَا اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ**؛ پیغمبر به این جماعت بگو که عذر نیاورید، زیرا خدا وضعیت شما را به ما خبر داده است. جامعه‌ی مؤمنین شما را دیگر می‌شناسد.

آیه ۶۱ را ببینید: **وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أَدْنُ قُلْ أَدْنُ خَيْرٌ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةً لِّلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ**؛ یک عده هستند که پیغمبر را اذیت می‌کنند و می‌گویند گوش است؛ یعنی خیلی گوش می‌دهد به حرف‌هایشان تا آن‌جا که می‌گویند گوش است. **قُلْ أَدْنُ خَيْرٌ لَّكُمْ** پیغمبر نوع نقشی که در جامعه دارد بازی می‌کند؛ یک نقشی مانند گوش. حرکت‌ها را با حرکت‌های مکمل تکمیل می‌کند و جامعه را مطلع می‌کند. در همین ماجرا، گزارشی که قرآن دارد می‌دهد این است که بعداً مشخص می‌شود که گروه منافقین چه کردند و وضعیتشان چه بوده و این‌ها منافق بوده‌اند. در همان آیات می‌گوید که این‌ها اصلاً اراده‌ی خروج نداشتند.

وقتی دست جریان نفاق رو می‌شود

(۴۶): **وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَلَكِنْ كَرِهَ اللَّهُ انبِعَاتِهِمْ فَتَبَطَّهْمُ وَقِيلَ أَعُدُّوا مَعَ الْقَاعِدِينَ**؛ اگر بحث اراده‌ی خروج بود، یک ساز و برگی فراهم می‌کردند. در جامعه‌ی مدینه الان کوس جنگ زده‌اند و همه دارند خودشان را آماده می‌کنند. این‌ها از همان اول آماده نبودند برای جنگ، اصلاً جنگ نمی‌آمدند! این‌ها آمدند پیش پیغمبر که می‌شود ما نیاییم؟ و پیغمبر می‌گوید: باشد. اما جامعه یک جامعه‌ی آماده است و قرآن تذکرات دارد برای این‌ها که نگاه کنید که این‌ها اصلاً جنگ بیا نبودند **وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً**؛ همه دارند اسب و شتر آماده می‌کنند. یکی دو روز که نیست، چند ماه باید بروند تا برسند به آن‌جا. پس چرا این‌ها آماده نمی‌شوند؟ چون نمی‌خواهند بروند. این‌ها اگر می‌آیند پیش پیغمبر - جامعه حواست باشد- که این‌ها امضای رهبری را

می‌خواهند؛ یعنی این نیست که این‌ها بروند از پیغمبر اجازه‌هایی بگیرند و واقعاً عذری دارند! نه این چیزها نیست. اصلاً جنگ بیا نیستند از اول.

این را بگذارید کنار این معنایی که در آیه ۴۲ خدا به پیغمبر می‌گوید: **لَوْ اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ**؛ جنگ نمی‌روید خودتان را خراب می‌کنید، **يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ**؛ آدم‌ها با انجام ندادن این چیزها خودشان را هلاک می‌کنند **وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ**؛ خدا هم می‌داند که این‌ها دروغ می‌گویند. حالا ببینید که آدم چگونه این حرف را می‌فهمد: **عَفَا اللَّهُ عَنْكَ**؛ خدا ببخشد تو را **لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ**؛ چرا اذن دادی؟ کی را دارد توبیخ می‌کند؟ پیغمبر را یا آن‌ها را؟ چرا اجازه می‌دهی، می‌گذاشتی مچ این‌ها باز می‌شد. خود خدا دارد مچ این‌ها را باز می‌کند **حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ**؛ تا تو صادق و کاذب را معلوم می‌داشتی. این چند آیه‌ی وسطش را بیندازید! بیااید پایین آیه ۴۷: **لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَا أُضْعَوُا خِلَالَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ وَفِيكُمْ سَمَاعُونَ لَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ** *

آن‌جا روشن می‌شود که (۲۷: ۵۱) در حقیقت پیغمبر بسیار کار خوبی هم کرد که به این منافقین اجازه نداد بیایند. ببینید حرکت سیاسی پیغمبر چقدر زیباست. این‌ها می‌آیند اجازه بگیرند که جنگ نیابند، پیغمبر اجازه می‌دهد. اولاً دست این‌ها رو می‌شود، نمی‌آیند و از آن طرف هم خدا تأیید می‌کند که خوب شد نیامدند. **لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ**؛ اگر این‌ها می‌آمدند **مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا**؛ هیچ چیز اضافه نمی‌کردند در جنگ الا تهدید **وَلَا أُضْعَوُا خِلَالَكُمْ يَبْغُونَكُمُ**؛ در میان شما رخنه می‌کردند در طول جنگ **يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ وَفِيكُمْ سَمَاعُونَ لَهُمْ**؛ از میان این عده کسانی هستند که جاسوس آن طرف‌اند، خوب شد که نیامدند. اگر هم می‌آمدند لشگر را داغان کرده بودند. هم پیغمبر بالبینات و الایمان حکم داده است، هم مچ این‌ها باز شد و هم خوب شد که به جنگ نیامدند. (۵۶:

(۵۲)

ضرورت اجازه رهبری جامعه اسلامی در امر جامع

قرآن‌شناسی مال همین چیزها است. اولاً شما سوره مبارکه نور را بیاورید، یک نکته‌ای را آن‌جا خدمتتان بگویم. در سوره مبارکه نور آیه ۶۲: ص ۱۵۹ می‌گوید: **إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَى أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّى يَسْتَأْذِنُوهُ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأُذِنَ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ وَاسْتَغْفِرَ لَهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ***

اولاً پیغمبر این شأن را دارد که اجازه بدهد و به شاء خود پیغمبر ربط دارد. (۲۰: ۵۴) **إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ؛** مؤمنین کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان دارند **وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَى أَمْرٍ جَامِعٍ؛** و اگر با پیغمبر در یک امر جامعی قرار بگیرند- امر جامع؛ یعنی **يَنْبَغِي أَنْ يُجْمَعَ عَلَيْهَا؛** امری مثل راهپیمایی، جنگ، نماز جمعه. امری که شایسته است جماعتی بیایند انجام دهند وگرنه تک نفره کار انجام نمی‌شود- **لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّى يَسْتَأْذِنُوهُ؛** حتی عذر داشته باشند، باید بیایند اجازه بگیرند. این‌جا هم مطلب صرفاً **رهبری** پیغمبر است، و بحث اداری **حکومت اسلامی** توسط پیغمبر؛ یعنی هر کس نمی‌خواهد در این امرهای جامع شرکت کند، باید از رهبری اجازه بگیرد حتی اگر عذر داشته باشد. (۳۱: ۵۵)

این آیه در رابطه با حنظله غسیل الملائکه است. همان شب، شب عروسی‌اش بوده است. به پیغمبر می‌گوید اجازه می‌دهید من امشب باشم؟ خودم را می‌رسانم. پیغمبر می‌گوید اشکال ندارد. پس از آن شب خودش را می‌رساند به جنگ و با همان وضعیت شهید می‌شود و پیغمبر می‌گوید من می‌بینم که ملائکه دارند غسلش می‌دهند. اگر کسی عذر هم داشته باشد، نباید مدیریت مجموعه را بی‌اطلاع از قضیه نگه دارد، چون آن موقع بقیه چه می‌گویند؟ می‌گویند پس می‌شود قضیه را پیچاندا! باید عذر را با مدیر و رهبر در میان بگذاری تا پیکر، یک پیکر واحد بماند. **لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّى يَسْتَأْذِنُوهُ؛** نمی‌رود مگر این‌که اجازه بگیرد.

آن جنبه‌ی منفی را هم می‌گوید: **فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ** که برای بعضی کارها آمدند اجازه گرفتند **فَأُذِنَ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ؛** برای کسی که تو می‌دانی (این‌جا شاء و خواست پیغمبر است) اذن بده؛ یعنی تو مطلب را بررسی کن و اذن بده. به هر کسی خواستی اذن می‌دهی و هر کس را نخواستی اذن نمی‌دهی. حالا درست است که اجازه گرفته است، اما یک فضیلتی از او فوت شده است **وَاسْتَغْفِرَ لَهُمُ اللَّهُ؛** برایشان استغفار کن **إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ**

رَحِيمٌ. حالا پیغمبر به این‌ها اذن داده است، وقتی اذن داده حق خودش را ادا کرده است. چرا **عَفَا اللَّهُ عَنْكَ** به پیغمبر بخورد؟

عَفَا اللَّهُ عَنْكَ و عصمت پیامبر

(۴۳): **عَفَا اللَّهُ عَنْكَ** چرا به پیغمبر بخورد و خدا پیغمبر را ببخشد؟ مگر چه گناهی کرده و چه خطایی مرتکب شده است؟ آن حقی که برای خود پیغمبر است، پیغمبر دارد استفاده می‌کند و به یک عده اجازه می‌دهد؛ نه فقیهاً اشتباهی اتفاق افتاده است و نه در مقام واقع اشتباهی رخ داده است زیرا در واقع بهتر شد که آن‌ها جنگ نیامده‌اند. به همین دلیل، وقتی مأمون از امام رضا می‌پرسد که درباره‌ی عصمت پیغمبر(ص) که این **عَفَا اللَّهُ عَنْكَ** را چه جواب می‌دهی؟ می‌گوید این من باب این ضرب المثل است که «ایاک اعنی واسمعی یا جاره»؛ و به تو می‌گویم دخترم، عروس خانم تو گوش کن است که در فارسی همان به در می‌گویند تا دیوار بشنود است. چون به عروس خانم نمی‌تواند بگوید، به دختره می‌گوید؛ یعنی چه کسی این وسط دارد توبیخ می‌شود؟ خود منافقین دارند توبیخ می‌شوند، نه این‌که پیغمبر دارد توبیخ می‌شود. **عَفَا اللَّهُ عَنْكَ** اگر به پیغمبر بخورد مثل دعا می‌ماند، مثل سلام علیک. اگر هم واقعاً به معنای بخشش و توبیخ باشد، به پیغمبر نمی‌خورد. پیغمبر فقیهاً و در مقام واقع هیچ خطایی مرتکب نشده است. دست این‌ها قرار بود رو شود، رو شده است. قرار بوده این‌ها جنگ نیابند که نیامدند. پیغمبر قرار بود از حق خودش استفاده کند، از حق خودش استفاده کرده است.

عذر برای جهاد نکردن پذیرفته نیست

عذرهای منافقین پذیرفته شده نبود. فرض کنید یک جنگی شده باشد و یک نفر بگوید: هوا گرم است. هوا سرد است. ما مریض داریم. من می‌خواهم درس بخوانم.^۴ نکته‌ی لطیفی در تبیان شیخ طوسی هست که چه کسی گفته درس خواندن بهتر از جنگ است. بستگی به موقعیت دارد، آدم باید شعور داشته باشد و ببیند که الان موقعیت چگونه است؟ مگر چقدر آدم‌ها عذر داشتند. بعضی‌ها می‌آمدند که پیغمبر ما را اعزام کن و پیغمبر

نمی‌توانست. اگر جنگ سخت است، در موضوع جنگ سختی گذاشته شده است. کسی نمی‌تواند به حساب این که جنگ سخت است، بگوید من به دلیل لا حرج نمی‌روم جنگ! یا به دلیل لاضرر خمس نمی‌دهم. بعضی موضوعات احکام، ضرر و حرج دارد در خودش. کم بودند کسانی که واقعاً عذرهای قابل قبول داشتند. بعضی‌ها داشتیم در صدر اسلام که **حَاجِبَاهُ عَلٰی عَيْنَيْهِ**؛ ابروهایشان روی چشم‌هایشان آمده بود از فرط پیری و می‌گفتند: **جَهْرُونِي جَهْرُونِي**؛ ما را تجهیز بکنید. می‌گفتند شما چرا؟ می‌گفتند: **اسْتَنْفَرْنَا لِلَّهِ**؛ خدا گفته است انفروا، خدا ما را بسیج کرده است. می‌گفتند چکار می‌کنید؟ در روایت هست، می‌گفتند می‌رویم آن جا چایی برایتان درست می‌کنیم! بار و بنه‌تان را نگه می‌داریم و **سپاهی لشگر** هم می‌شویم. به هر حال جمعیت ما را ببینند وحشت می‌کنند، نمی‌دانند مریضم که، پیرمردم که! یک عده اینجوری پای کار بودند.

در جامعه مشخص می‌شود که این در عین این که از اغنیا است، هیچ کاری نمی‌کند. اگر به حساب سختی‌های عادی باشد که اصلاً در موضوع این‌ها سختی است. چرا بسیج نمی‌شوید؟ این‌ها همین مؤمنین ضعیف‌الایمانی هستند که اگر هم جنگ بیایند، مانند بز گر هستند که گله را گر می‌کند. یک سری **جاسوس** دارند، یک عده دارند که می‌نشینند و می‌گویند **وَلَا وُضِعُوا خِلَالَكُمْ يَبْغُونَكُمْ الْفِتْنَةَ (۴۷)**؛ با این جمعیت می‌خواهید بجنگید؟ با این امکانات؟ و می‌بینید که همه را تضعیف می‌کنند. خوب این‌ها بهتر که نیامدند. این‌ها جز این که سپاه را ضعیف کنند، هیچ خاصیتی ندارند. بله اگر **عَرَضاً قَرِيباً وَسَفَرًا قَاصِداً (۴۲)** باشد (و هر دو باید با هم باشد هم باید غنیمتی دست‌یافتنی و هم سفری کوتاه باشد) حرکت می‌کنند.

تحمل رهبر جامعه اسلامی برای جدا شدن صف‌ها

(سؤال) این‌جا اگر پیغمبر به این منافقین اذن ندهد باید تعجب کرد. یک عده‌ای آمده‌اند و دارند زنجمره می‌کنند که ما عذر داریم و پیغمبر به این‌ها اذن نمی‌دهد! شما جامعه را نگاه کنید: اگر هر چه خواهش کنند، پیغمبر اجازه ندهد و بگوید باید بیایید، شما چکار می‌کنید؟ تازه آن موقع حرف و حدیث‌ها شروع می‌شود، اما

شما جامعه را نسبت به حقایق مطلع کنید و از این طرف پیغمبر هم بالبینات و الایمان تصمیم می‌گیرد و جامعه هم مطلع می‌شود که یک عده منافق از همان اول نمی‌خواستند حرکت کنند و این‌ها همه بهانه تراشی بود.

(سؤال) بعضی چیزها هست که به همان بیّنه و ایمان پذیرفته شده است. شما نگاه کنید: چند نفر روزه نگرفته بودند، می‌آورند پیش امیرالمؤمنین. امیرالمؤمنین این‌ها را سؤال پیچ می‌کند و می‌گوید شما مریضید؟ که خودتان می‌دانید بالاخره مریضید یا نه. حالا (۳۰: ۱۱: ۰۱) اگر یک نفر بیاید پیش پیغمبر و بگوید مریضم، یک مشکلی در کمرم دارم و دکتر گفته است که نباید کوه بروم. پیغمبر باید این‌جا چکار کند؟ آن موقع این‌ها جماعت‌اند با هم. شما به این نکته هم توجه کنید که این آدم‌ها تک به تک نیستند. شما آن موقع کار معرفتی بکنید تا دست این‌ها را رو کنید! نه این‌که جامعه را به یک بهتی فرو ببرید که یک عده دارند **عذر تراشی** می‌کنند و پیغمبر هم اجازه نمی‌دهد! آیا این از نظر سیاسی درست است که همه آخرش بگویند **لَنْ نُؤْمِنَ**؛ که دیگر شما را باور نداریم؟ یا این‌که به جامعه نشان بدهی که این‌ها اصلاً نمی‌خواستند بیایند و بحث اصلاً این نبوده است که پیغمبر اجازه می‌داده است یا نه. این **برخورد سیاسی** درست است. (۵۷: ۱۲: ۰۱)

در بحث **أَذُنُ** بودن پیغمبر که پیغمبر یک گوش است و **قُلْ أَدُنُّ خَيْرٌ لَّكُمْ** (توبه: ۶۱)؛ و این گوش بودن به نفع شما تمام می‌شود. تا این‌که شما بتوانید صف‌ها را از یکدیگر جدا کنید. شما ببینید در همین فتنه‌های اخیر، هی تحمل تحمل، در حالی که تصور من این است که حضرت آقا خیلی راحت‌تر می‌توانست آدم‌ها را بشناسد. ماهایی که دوزاری هستیم، گاهی اوقات می‌توانیم صف‌ها را تشخیص بدهیم. می‌فهمیم که آدم‌ها می‌خواهند چکار کنند و خیلی از پیش بینی‌هایمان هم درست در می‌آید، آنوقت کسی که با همه‌ی این‌ها کار کرده است و حتی خصوصیت اخلاقی آن‌ها را هم می‌داند، خب او چرا هی با تحمل و تأنی برخورد می‌کند؟ تا صف‌ها را از هم جدا کند و مسائل روشن‌تر شود و به بقیه بگوید **تولید بصیرت** کنید. این می‌شود کار سیاسی درست و حسابی؟ یا این‌که چون من می‌دانم و می‌شناسم، همه را می‌گذارم سینه‌ی دیوار؟! (۴۰: ۱۴: ۰۱)

دور زدن جامعه اسلامی با هنجارها!

سؤال: چیزی که به نظر می‌رسد این است که در همین آیات، وظیفه‌ی پیغمبر این است که رعایت هنجارهایی که هست را بکند و اگر کسی می‌آید تا اذن بگیرد، نمی‌تواند بگوید تو دروغ می‌گویی و نمی‌شود و ... از آن طرف کاری که قرآن می‌کند این است که روشنگری می‌کند که یک عده آدم هستند که با همین هنجارهای اجتماعی، **جامعه‌ی اسلامی** را دور می‌زنند.

فرار از قانون با قانون!

جواب: دقیقاً! نقش مکمل همین است. ببینید: توی روایات داریم که گاهی اوقات آدم‌ها می‌روند فقه یاد می‌گیرند که گناه کنند! یعنی می‌رود چیز یاد می‌گیرد، راه‌های فرارش را هم یاد می‌گیرد. هیچ کس بهتر از طلبه‌ها نمی‌تواند گناه بکند! هیچ کس شیک‌تر و توجیه‌شده‌تر از طلبه‌ها نمی‌تواند گناه بکند! ما هیچ قاعده‌ای در فقه نداریم که راه فرار نداشته باشد. مثلاً ربا را به جعاله تبدیل می‌کنم، درست می‌شود. (۴۳: ۱۶: ۰۱) گاهی اوقات یک نفر، هنجارهای اجتماعی را یاد می‌گیرد و با همین هنجارها، **هنجارشکنی** می‌کند و قواعد اصلی را می‌شکند و آدم می‌فهمد که این دیگر دین و نوع دینداری نیست. این دیگر انقلابی بودن نیست. در پرده نفاق‌ها فرو رفتن مال همین چیزهاست! نه این که بگوید نه غزه نه لبنان، اتفاقاً نفاق همین است که الان می‌خواهند بگویند که **هم غزه هم لبنان**. آن که می‌گوید نه غزه نه لبنان که نفاق نیست، کفر است. نفاق این است که بگوید هم غزه، هم لبنان، جانم فدای ایران. این تیپ‌هایی که محور کار اصلی برای آن‌ها مسئله‌ی مرزهای اعتباری است. (۵۲: ۱۷: ۰۱)

دل بستگی منافقین به حال و هوای قبل از اسلام

در سوره احزاب دارد آن تیپ‌های ملی‌گرایی را که **وَإِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ** (احزاب: ۱۳) اسم مدینه النبی را به اسم قبلش می‌گویند. آن‌ها هم می‌گفتند نه اسلام! نه مدینه! جانم فدای یثرب! یعنی هنوز دل بستگی‌های گذشته را دارند، به مدینه می‌گفتند یثرب! به میدان انقلاب می‌گویند ۲۴ اسفند! به آزادی هم می‌گویند میدان شهیاد. این‌ها هنوز در دل بستگی‌های گذشته‌شان هستند! (۳۹: ۱۸: ۰۱)

این بحث را باید بازتر بکنیم، این‌ها آیات بسیار قابل تأملی است. هر چقدر زمان می‌گذرد این آیات خودش را بیشتر نشان می‌دهد. اصلاً در **حکومت اسلامی**^۵ بهترین تأملات را می‌شود روی این دسته آیات کرد که روش برخوردی پیغمبر با جامعه اسلامی چه مدلی بوده است؟ و این نقش‌های مکمل چه بوده که عمل می‌کرده؟ (۳۵: ۱۹: ۰۱) و منافقین ویژگی‌شان در جامعه چه بوده است؟ از چه طرقی استفاده می‌کردند؟ اسم کسی می‌شود منافق که **امضای رهبری** را می‌خواهد بگیرد بابت تمام کارهای خلافی که می‌خواهد بکند (۵۱: ۱۹: ۰۱) و نهایتاً چگونه جامعه با این نقش‌های مکمل روشن می‌شود.

مبدأ تاریخ مسلمانان: آغاز حکومت اسلامی

در ضمن یک نکته‌ای را هم بگویم راجع به ۲۲ بهمن که نکته‌ی قابل دقتی است. ببینید در موقع هجرت پیغمبر به سمت مدینه، یکی از اقدامات عجیبی که پیغمبر انجام دادند این است که تاریخ را عوض می‌کند و می‌کند تاریخ هجری و این خیلی معنا دارد. یعنی مبدأ تاریخ را در مکاتباتی که می‌کند، مبدأ حکومت اسلامی پیغمبر می‌شود. مبدأ تاریخ درست کردن یعنی آن‌چه که حال شما را با گذشته‌ی شما گره می‌زند. مبدأ تاریخ نه تولد پیغمبر است و نه تولد اسلام. هیچ کدام نیست، از این اتفاق مهم‌تر وجود ندارد در تاریخ و آن نقطه‌ای است که حکومت اسلامی پیغمبر درست شد.

مبدأ سال را پیامبر ربیع الاول قرار داد

حتی پیغمبر ماه ربیع الاول را به عنوان مبدأ سال قرار داد؛ چون تاریخ هجرت پیغمبر در ماه ربیع بود؛ یعنی سال با ربیع الاول شروع بشود. که در زمان خلیفه‌ی دوم شورایی تشکیل دادند که مبدأ تاریخ را بخواهند عوض کنند و حضرت علی نگذاشت، اما در مقابل این تغییر دوم نتوانست مقاومت کند و برگشت به جاهلیتی که قبلاً بود و **محرم** ابتدای سال قمری بود و گرنه پیغمبر از **ربیع الاول** حساب می‌کردند؛ یعنی از آن جا است که ما داریم زندگی می‌کنیم. این نمادهایی که عوض می‌کنند که یثرب می‌شود مدینه النبی: یعنی با همه‌ی آن سابقه

اسم این شهر می‌شود شهر پیغمبر. این الان شهری است که به قدوم پیغمبر مزین است اکنون و پیغمبر حکومت اسلامی را در این شهر تشکیل داده است.

کسانی که هجرت نمی‌کنند، به هیچ دردی نمی‌خورند!

(۵۰: ۲۴: ۰۱) الان ۳۱ سال کلاً از عمر تاریخ ما گذشته است نه ۲۵۰۰ سال. اینقدر عقب نبرید و تاریخ را به دوران جاهلیت نزنید. آن‌ها در مقابل این اتفاقی که الان افتاده است، هیچ چیز است و ما الان به دلیل هم عصری متوجه نیستیم و نمی‌فهمیم که چه اتفاق بزرگی افتاده است. (۲۵: ۲۵: ۰۱) بابت این اتفاق همه باید **توبیخ** بشوند و یا نشوند. من عرض کردم درباره‌ی آیات پایانی سوره انفال که می‌بینید کسانی که نمی‌آمدند و مهاجرت نمی‌کردند که بخواهند حکومت اسلامی را مستقر بکنند، مواجه‌اند با این توبیخ‌ها که **وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِّنْ وَلَايَتِهِمْ مِّنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا وَإِنِ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ إِلَّا عَلَىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُم مِّيثَاقٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ** (انفال: ۷۲) کسانی که ایمان آوردند و هجرت نمی‌کنند، هیچ به درد نمی‌خورند، کسی به درد می‌خورد که پای کار حکومت اسلامی ایستاده است.

(۰۳: ۲۶: ۰۱) این دعای کمیل‌ها و روضه رفتن‌ها بوده، هست و خواهد بود، ولی مهم‌ترین اتفاق، همین اتفاق **حکومت اسلامی** است که جا دارد واقعاً مبدأ تاریخ قرار بگیرد. جرأت هم اگر نداریم تاریخ را عوض بکنیم، به قبل بهمن ۵۷ و بعد بهمن ۵۷، لااقل در ذهن ما شکل بگیرد و عمل ما نشان بدهد که مبدأ تاریخ برای ما همین تکه است و هر کاری کسی دارد بگذارد زمین و همین را بچسبد تا این حکومت اسلامی به بهترین نحوش باقی بماند، زیرا که پرچم در مقابل ظلم را همین حکومت نگه داشته است با همه‌ی مشکلاتی که هست. (۰۵: ۲۷: ۰۱)

زمان پیامبر هم مؤمنین بر رهبرشان فشارها می‌آوردند!

بعضی‌ها فکر می‌کنند که زمان پیغمبر این مشکلات نبوده است. پیغمبر خودش حق است، ولی شما در جنگ بدر نگاه بکنید: خود بدریون در آیات انفال نگاه کنید که چگونه **جام زهر** را به پیغمبر نوشاندند. آن هم در جنگ بدر که این همه می‌گوییم بدر بدر. نگاه کنید که در قضیه‌ی اسرای بدر، پیغمبر گفت این‌ها باید کشته شوند،

این‌ها می‌گفتند فدیة بگیریم. اینقدر فشار آوردند به پیغمبر که آخرش فدیة گرفتند. در بدر! یعنی آن مجاهدین پای کار! مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أُسْرَى حَتَّى يُثَخِّنَ فِي الْأَرْضِ (انفال: ۶۷)؛ پیغمبر می‌گفت این کار درست نیست و این‌ها باید کشته شوند چون بابت هر اسیری که آزاد می‌کنیم باید دو تا کشته بدهیم! ولی گفتند نه فعلاً فدیة را بگیریم. این که چگونه رهبران تحت فشار قرار می‌گیرند و هی می‌آیند که رهبر را راضی کنند. زورکی می‌خواهند راضی کنند. خب شما نظرت را بگو و بگذار رهبر تصمیم بگیرد! یک بار است که می‌خواهی نظرت را بگویی و یک بار است که می‌خواهی رهبر را زور کنی در یک کاری. این‌ها از همان زمان هم بوده است. مواظب باشید که این اتفاقات زیاد تکرار نشود. (۵۴: ۲۸: ۰۱)

صلوات!

۱. (سفرهای کوتاه هم که قاصد می‌گویند چون که يَنْبَغِي أَنْ يَقْصَدَ إِلَيْهِ است؛ یعنی شایسته است که آدم قصد آن را کند)،
۲. اگر معرفی حضرت امام را می‌دادند دست بیت امام، ببینید چه فاجعه‌ای می‌شود! و ما چه امامی می‌داشتیم!
۳. مانند همین بچه‌هایی که تلویزیون نشان می‌دهد که شناسنامه‌شان نمی‌خورد و می‌خواستند بروند جنگ. یک صحنه نشان می‌دهد که راهش نمی‌دهند و می‌دانید که آن پسر بالاخره رفت - یک صحنه هست که پسر اصفهانی - آخر می‌رود زیر قطار و آن زیر یخ می‌زند تا می‌رسد!
۴. ما قواعدی نداریم که درس خواندن بالاتر از جنگ باشد. اگر یک روز حمله کنند، ما همه‌ی این مشکلات را تعطیل می‌کنیم و می‌رویم جنگ. اینجور نیست که درس خواندن بالاتر از جنگ است. یک موقعی که جنگ اتفاق افتاده و دشمن پشت دیوار خانه‌تان است، خوب شما می‌نشینید درس می‌خوانید؟!
۵. علامه به دلیل این‌ها که این‌ها را در زمان شاه نوشته است کمتر توجه کرده است. حالا ما در زمان حکومت اسلامی چطور می‌توانیم آیات را تفسیر کنیم؛ یعنی پرده‌های دیگری از آیات دارد خودش را نشان می‌دهد که قابل تأمل است.
۶. (۴۵: ۲۲: ۰۱) حالا اگر ما یک سالی هم داریم به اسم سال شمسی و میلادی و این‌ها، یک سالی وجود دارد و آن سال انقلابی است و مبداءش هم بهمن ۵۷ است و از آن‌جا باید حساب کرد. نه تولد امام و نه تولد انقلاب نه خرداد ۴۲ و نه چیز دیگر. این اتفاقی که اگر در ۱۴۰۰ سال نگاه کنید، یک مورد نمونه ندارد. اگر کسی دارد بگوید که این مدلی اتفاق افتاده است که یک حکومت اسلامی در یک نقطه‌ای به دست یک فقیه جامع الشرایطی اتفاق افتاده باشد! كَلِمَةُ طَيْبَةٍ كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ كَمَا وَجَدَ بِلَدِّهَا وَجَدَ بِهَا هَمَّةً مَشْكَلَاتِي كَمَا هَسْتِ وَلِي أَوْلَهَا ثَابِتٌ وَقَرَعَهَا فِي السَّمَاءِ (ابراهیم: ۲۴) در لبنان، در یمن، در فلسطین، این علم ضد استکباری را بلند کرده است. حالا شما گیر نکن در این که این‌جا تهران با ط یا ت است، این‌جا اسم جدیدش خمینی شهر است و اسم قدیمش تهران است. این شهر از زمانی که خمینی پایش را در آن گذاشت و حکومت اسلامی انقلابی در آن تشکیل شد و عاصمه و پایتخت اسلام شد، موسوم به کسی می‌شود که این حکومت را به وجود آورده است. این مبارک‌ترین اتفاقی است رخ داده است: مسئله‌ی حکومت اسلامی است نه مسئله‌ی نماز خواندن و روزه گرفتن یک عده! (۴۴: ۲۴: ۰۱)